

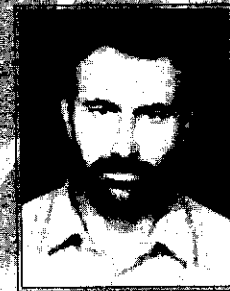
# باورهای عامیانه در دیوان خاقانی

## چکیده

نویسنده در این مقاله ابتدا به این نکته تأکید نموده است که شعرا از جمله خاقانی - با بهره گیری از باورهای عادی و عامی مردم به اشعار خود رنگ دینی و ملی داده و فرهنگ مردمی را ترویج کرده اند. سپس به ذکر نمونه هایی از این باورها پرداخته است.

## کلید واژه‌ها

ادبیات فارسی، باورهای عامیانه، خاقانی، فرهنگ ملی



## رسول کردی

کارتشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی  
مدرس مراکز پیام نور  
و دانشگاه آزاد اسلامی واحد باغملک

مطالعه‌ی دقیق تاریخ ادبیات ایران نشان می‌دهد که غالب شاعران شاخص زبان فارسی همواره با توده‌ی مردم روابطی عادی و صمیمانه داشته‌اند، به گونه‌ای که با اخلاق و عقایدشان - صرف نظر از منطقی یا غیرمنطقی بودن آن‌ها - مانوس می‌شدند. این نکته سبب می‌شد که شاعران از باورهای عادی و عامی مردم، به عنوان یکی از درون‌مایه‌های اساسی شعر خویش، بهره‌جویند تا به سخن خود رنگ دینی و ملی ببخشند و فرهنگ و سنت‌های جامعه‌ی خویش را در پیچ و خم حوادث تاریخی از گزند نسیان حفظ کنند و از اسلاف به اخلاف منتقل نمایند.

شناخت و آشنایی با باورهای عامیانه بخشی از فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی به شمار می‌آید و به نظر نگارنده لازم است دانشجویان، فراگیران و علاقه‌مندان به رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی با این باورهای عامیانه آشنایی داشته باشند. این باورها زمانی زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دادند. آخرین و مؤثرترین راه درمان بسیاری از دردها و بیماری‌های قدیم با اعتقاد راسخ به آن باورها عملی بود و مردم با چنان باورهایی به سلامت و آرامش نسبی می‌رسیدند و به اصطلاح امروزی «تلقین درمانی» می‌شدند.

همان‌طوری که باور عامیانه‌ی «آخرین مداوا داغ کردن با آهن بوده است»، شاید اعتقاد به باورهای عامیانه هم آخرین درمان آن آشفتگی‌های درونی انسان‌هایی بوده است که در تمدن‌های متفاوت و یا فرهنگ‌های مختلف زندگی می‌کرده‌اند.

یکی از شکردهای شعرا، از جمله خاقانی، این بود که تلاش می‌کردند مضمون‌های به کار رفته در دیوان شاعران قبل را با طرحی نو و در قالب کلمات جدید دنبال کنند. خاقانی، با به کار بردن بسیاری از باورهای عامیانه در دیوان شعری خود، کوشش کرده است در انتقال این باورهای عامیانه، به عنوان بخشی از فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی، سهمی داشته باشد و به یقین در این راه موفق بوده است. آن‌چه می‌خوانید نمونه‌هایی از این باورهاست:

گنج کن زبان که مار نگهبان گنج توست  
بر گنج تو تو باش نگهبان صبحگاه

(ص ۵۱۱)

سعدی شیرازی نیز این باور عامیانه را به کار برده است:

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست؟  
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند

(گستان، ص ۵۰۲)

مار، افعی و زمرّد: قداما بر این عقیده

گنج و مار: گذشتگان بر این باور بودند که مار بر روی گنج می‌خوابد (هرجا گنج است مار هم وجود دارد. مار دور گنج حلقه می‌زند). (ابیات، همه‌جا از دیوان خاقانی به تصحیح دکتر میرجلال‌الدین کزازی انتخاب شده است).

کعبه گنج است و سپاهان حرب ماران گنج  
گرد گنج آنک صف ماران فراوان آمده

(ص ۵۶۲)

این رو برای درمان، به شخصی که بیماری جذام داشت، گوشت افعی می دادند. کی طرفه گر عدو شد مجذوم؟ طرفه تر آن کافعی شده است رُمَحَت، ز افعیش می رسد ضرر افعی خورنده معلوم ارچه بسی شنیدی مجذوم خواره افعی جز رُمَح خویش مشمر (ص ۲۷۸، شواهد دیگر در صفحات ۱۶۲، ۲۵۲ و ۱۱۸۰)

کژدم و مارگزیده و خوردن کرفس: باور قدما بر این بود که عقرب یا مارگزیده اگر کرفس بخورد فوراً خواهد مرد. در ادبیات فارسی، این کار به روش مداوای غلط مشهور شده است.

مساز عیش که نامردم است طبع جهان مخور کرفس که پر کژدم است صحن سرا (ص ۱۹)

این باور عامیانه در لیلی و مجنون نظامی گنجوی (بیت ۱۳۰۹) نیز به کار رفته است: زهری است به قهر نفس دادن کژدم زده را کرفس دادن

زهر عقرب و مار: در قدیم، زهر عقرب را سرد و زهر مار را گرم می پنداشتند. از طرفی برج عقرب نیز برج سرما بوده است.

سرد است زهر عقرب و از بخت من مرا بت های گرم زاد ز زهر جفای ری (ص ۶۰۶)

سرد است سخت، سنبله ی زر به خرمن آر تا سستی ای به عقرب سرما بر افکند (ص ۱۹۱)

می اندازد و اگر کسی مثلاً زنی به مهره ی مار دست یابد، هر چند بسیار زشت باشد به شدت مورد محبت قرار می گیرد. معزوف است که اگر مهره ی مار را بدزدند مار بی اختیار دنبال صاحب مهره می رود و از این جا مثل شده [است] که می گویند معشوق، مهره ی عاشق را دزدیده، از آن [جهت] بی اختیار به دنبالش می رود. (فرهنگ اشارات... صص ۹-۹۹۸)

شمه ای از خاطرش گر بدمد صبح وار مهره ی نوشین کند در دم افعی لعاب (ص ۷۳)

گیرم که مار چوبه کند تن به شیه مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست؟ (ص ۱۱۲۲)

افعی و بیماری جذام (خوره): ظاهراً مردم قدیم اعتقاد داشتند که علاج جذام (خوره) خوردن گوشت افعی است، از

بودند که اگر زمرّد را در مقابل مار و افعی قرار دهند کور می شود. خاقانی در شکایت از روزگار می گوید این فلک افعی آسا خود لباسی زمرّدین بر تن دارد و هیچ گزندی به او راه نمی یابد.

فلک افعی تن زمرّد سلب است دفع این افعی پیچان چه کنم؟ (ص ۳۹۵)

و گر فعل ارقم کند من که چرخم زمرّد جز از بهر ارقم ندارم (ص ۳۴۲)

مهره ی افعی و پادزهر: مهره ی افعی در پشت سوز واقع است و خاصیت پادزهر دارد.

هم در او افعی گوزن آسا شده تریاق وار هم گوزانش چو افعی مهره دار اندر قفا (ص ۳۵)

به عقیده ی پیشینیان، مار مهره

گرگ گزیده، سگ گزیده و آب: گرگ گزیده و سگ گزیده از آب وحشت دارد. این موضوع چندین بار در دیوان خاقانی به کار رفته است.

آزردی چرخم، نکنم آرزوی کس آری، نرود گرگ گزیده ز بی آب

(ص ۸۵)

ندارم سر می که چون سگ گزیده جگر تشنه‌ام، وز سقامی گریزم

(ص ۳۹۳، شواهد دیگر در صفحات ۳۹۸، ۲۴۲ و ۲۹۱)

آفتاب و ماه: در متون نظم و نثر گذشته، گاهی آفتاب مذکر و گاهی مؤنث ذکر شده است و ماه نیز همین طور.

مواردی که به باور عامیانه‌ی مؤنث بودن آفتاب اشاره دارد:

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی؟ که همسایه است با خورشید حلرا

(ص ۲۱)

ماه از آن گفتم کاندر لغت و لفظ عرب چشمه‌ی روز بود ماده و مه باشد نر

(فخری، فرهنگ اشارات...، ص ۵۳)

«در باور شناسی کهن، خورشید نرینه و ماه مادینه شمرده می شده است. از گرمی و سردی به کار رفته در بیت زیر نرینگی خورشید و مادگی ماه مدنظر است (گزارش دشواری‌های دیوان، ص ۳۱۱):

چون قوتم آرزو کند از گرم و سرد چرخ بر خوان جان، دو نان ملون در آورم

(ص ۲۹۵)

مهتاب خاصیت تری و آفتاب خاصیت خشکی دارد. (← بیت قبل)

ماه و رنگ گل‌ها: ماه را صیغ و رنگرز می دانسته‌اند. بر اساس این باور عامیانه، ماه به گل‌ها و گیاهان رنگ می دهد.

خانه‌ی مانی است طبع، چهره‌ی گشای بهار نایب عیسی است ماه، رنگرز شاخسار

(ص ۲۲۶)

داد به هریک چمن خلعتی از زرد و سرخ خلعه نوردش صبا، رنگرزش مهتاب

(ص ۶۲)

این باور عامیانه در مخزن الاسرار نظامی نیز تجلی پیدا کرده است (بیت ۱۱۶۲):

گازر کاری صفت آب شد

رنگرزی پیشه‌ی مهتاب شد

وجود خورشید و حضرت عیسی (ع) در فلک چهارم: بودن حضرت عیسی (ع) و خورشید در فلک چهارم به این باور عامیانه دامن زده که همسایگی آن حضرت با خورشید سبب شده است که خورشید نیز نفس

مسیحایی داشته باشد و مردگان را زنده کند.

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی؟

که همسایه است با خورشید حلرا

(ص ۲۱)

چو یوسف سپهر چهارم ز چاه دی

آمد به دلو در طلب تخت مشتری

(ص ۱۲۵۲)

به خط احسن تقویم و آخرین تحویل

به آفتاب هویت، به چارم اصطرلاب

(ص ۷۵)

صبح وارم کافتایی در نهان آورده‌ام

آفتابم کز دم عیسی نشان آورده‌ام

(ص ۳۲۱)

مبتلا بودن خورشید به چشم درد:

اعتقاد گذشتگان بر این بود که خورشید مبتلا به چشم درد است. خاقانی حضرت

عیسی (ع) را درمان کننده‌ی چشم درد

خورشید می داند.

کاشکی خورشید را زین غم نبودی چشم درد تا بر این چشم و چراغ انجمن بگریستی

(ص ۵۸۵)

لاجرم آنک برای دیده‌ی خورشید

دست مسیح است سر مه سای صفاهان

(ص ۲۲۵)

آفتاب و لعل: پیشینیان می پنداشتند «لعل» بر اثر تابش مداوم خورشید بر بعضی سنگ‌ها ایجاد می شود. مضمون این باور

عامیانه در کلام سنایی غزنوی و مولوی نیز به کار رفته است:

سنگ در اجزای کان زرد شد، آن گاه لعل

نطفه در ارحام خلق مضمغه شد، آن گه چنین

(ص ۲۹۲)

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر پهن

(سنایی، فرهنگ اشارات، ص ۵۰)

سال‌ها باید که تا از آفتاب

لعل باید رنگ و رخشانی و تاب

(مشوی، ۱/۲۵۹۲)

آسمان: پیشینیان بر این باور بودند که زمین ثابت و آسمان متحرک است. از طرفی عقیده داشتند که آسمان خمیده، گوزشت و سرافکننده است. ظاهراً این خمیدگی و سرافکنندگی نوعی ادب و تواضع محسوب می شد و به رکوع تشبیه شده است.

گه در سجود باش چو در مغرب آفتاب

گه در رکوع باش چو بر مرکز آسمان

(ص ۲۳۶)

چرا چو لاله‌ی تشکفته سرفکننده نه ای؟

که آسمان ز سرافکنندگی است پا برجا

(ص ۲۳۶)

چشم، بیماری‌های آن و ستاره‌ی

سهیل: نگرش و باور گذشتگان بر این بوده

(ص ۲۳۶)

حیض می شوند (فرهنگ اشارات، ص ۵۶۲).

ار چه سالی ماده و سالی نر است  
ار نه خرگوش است خصمت یا زغن

(دقائق الثمرا، هنان)

شاعران حیض حسد یافته چون خرگوش اند  
تا زمن شیر دلان نکته ی علرا شنوند

(ص ۲۱۳)

زَن مرده ای است نفس جو خرگوش و هر  
نفس

نامش به شیر شرزهی هوجا بر آورم

(ص ۳۷۸ و شواهد دیگر در صفحات ۱۴۷، ۳۹۵ و

۴۱۳)

ام الصبیان، عود الصلیب: هر کودکی  
که زاده می شود همزادی از اجته دارد. کار  
همزاد آزار رساندن یا کمک کردن در مواقع  
ضروری است. تابعه یا شیطان شاعران،  
همزاد ایشان است که آنان را در ساختن  
قصاید غرأ کمک می کرد. اسم مادر این  
همزاد ام الصبیان است. ام الصبیان دپوی  
است که به کودکان آزار می رساند. از این رو  
هیچ گاه زانو را تنها نمی گذاشتند، زیرا  
ممکن بود ام الصبیان کودک را برآید و یا  
آن را با کودک جنی خود عوض کند. برای  
دفع ام الصبیان بر گردن کودکان عود الصلیب  
می آویختند. در اصطلاح طب قدیم،  
ام الصبیان همان مرض صرع است که  
عارض کودک می شود (فرهنگ اشارات،  
ص ۱۲۵).

عود الصلیب، صلیب کوچکی از  
چوب است که آتش آن را زیان ندارد و برای  
رفع مرض و چشم زخم و دفع آزار  
ام الصبیان و شفای صرع، آن را به گردن  
اطفال می آویخته اند. چوب این صلیب از  
درخت فاوانیسا (paenonia officinalis)

است که نگاه کردن به ستاره ی سهیل سبب  
از بین رفتن ناخنه ی چشم می شود.  
جهان به چشمی مانند در او سیاه و سپید  
سپید ناخنه دار و سیاه نابینا

(ص ۱۸)

چشم سهیل و ناخنه! ناخن آفتاب و نی!  
کآتش و قند او دهد با نی و باد یآوری

(ص ۵۸۷)

«سبل» نیز از دیگر بیماری های چشم  
است.

چشم شرع از شماست ناخنه دار

بر سر ناخنه سبل منهید

(ص ۲۳۳)

چشمی که به ناخنه مبتلا می شد اگر  
به موقع درمانش نمی کردند سبب روئیدن  
استخوان و کوری می شد.  
ترسم که به چشم ابلق عمر  
از ناخنه استخوان ببینم

(ص ۳۹۹)

شیر مادری که دختر زاییده است با  
گشنیز برای مداوای درد چشم مناسب  
است.

بهر دفع درد چشم ره روان، ز آب و گیاش  
شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده اند

(ص ۱۶۹)

چشم دردی داشت بستان کز سر پستان ابر  
شیر بر اطراف چشم بوستان افشانده اند

(ص ۱۶۰)

قدیمیان از حصرم (غوره) و رمان (انار)  
در مداوای چشم درد استفاده می کردند.  
توتیا نیز برای دفع درد چشم به کار می رفت.  
برای ساختن توتیا از حصرم (غوره) استفاده  
می کردند.

تیز چشمان روان، ریگ روان را در زرد  
شاف شافی هم ز حصرم، هم ز رمان دیده اند

(ص ۱۷۰)

ترش و شیرین است قلع و مدح من با اهل عصر  
از عتب می پخته سازند و ز حصرم توتیا

(ص ۳۳)

تیغ حصرم رنگ و بر وی دانه دانه چون عنب  
بخت کرده زان عنب نقل و ز حصرم توتیا

(ص ۳۶)

ستاره ی سهیل و کرم شب تاب: طلوع  
ستاره ی سهیل کرم شب تاب را می کشد.  
اولاد الزنا را کنایه از «کرم شب تاب»  
گرفته اند که با طلوع ستاره ی سهیل هلاک  
می شوند (فرهنگ اشارات، ص ۶۷۰).

گر مرا دشمن شدند این قوم معلورند، از آنک  
من سهیلم گامدم بر موت اولاد الزنا

(ص ۳۳)

مصراع دوم بیت اشاره دارد به یک باور  
عامیانه که اگر کسی نوزاد حرام و زنازاده  
در شکم داشته باشد و در وقت طلوع  
ستاره ی سهیل بدان بنگرد بچه اش سقط  
خواهد شد. «اولاد الزنا» در معنی نوعی  
«کرم شب تاب» هم دانسته شده است. باور  
یاد شده به زمان تولد و مرگ چنین موجودی  
[نوعی کرم شب تاب] توجه دارد (ارمغان  
صبح، ص ۱۲۲).

خرگوش و حیض: گذشتگان،  
خرگوش را مثل غلیواج (زغن) از حیوانات  
دوجنسی (نر- ماده) می دانستند. هم چنین  
خرگوش از ترس حیض می شود و حیض  
شدن آن ربطی به نر یا ماده بودن آن ندارد.  
یعنی هم خرگوش نر و هم خرگوش ماده

است. نصارا معتقد بودند خطوط صلیب شکلی که در مقطع این درخت دیده می‌شود، مربوط است به وقتی که حضرت عیسی (ع) را بر صلیب کردند... پاره‌هایی از فاوانیا را بر گردن کودکان، که گرفتار صرع شده باشند، می‌آویزند (همان، صص ۱۲۵ و ۱۲۶).

سراسیمه چون صرعیان است کز خود به پیرانه سر آرم صبیان نماید

(ص ۲۱۸)

کعبه را از خاصیت پنداشته خود الصلیب کز دم این الله او را آرم صبیان آمده

(ص ۵۶۱)

چو آن خود الصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر خلق، همدا

(ص ۳۲)

صرع و جادو: گویا در روزگاران قدیم جادوگران با خواندن افسون و ورد بر دیوانگان و دیو زدگان و دمیدن در شیشه و بستن در آن، برای آرامش دل این گونه بیماران به آنان می‌گفتند که دیو تو را گرفتیم و در شیشه کردم تا به تو بیش تر آزار برساند (مرزبان‌نامه، ص ۷۱).

بر صرع ستارگان، دم صبح مانند نفس فسونگران را

(ص ۲۸)

[گرگ] گفت: من چرا بگشتم که بزغاله مرا بزگیرد، تا به دلمه‌ی چنین لایی و افسون چنین گزافی، عنان نهمت از دست من فرو گرفت و دیو عزیمت مرا در شیشه کرد (همان).

افسونگران و عزیمت خوانان بنا زعفران، بر برگ زرد درختان، ورد و دعا می‌نوشتند تا دیو زده را درمان کنند (گزارش دشواری‌های دیوان، ص ۳۳۲).

و اینک خزان مُعَزَّم صید است، بهر صرع بر برگ زر نوشته طلسم مَرَعَفَرَش

(ص ۲۹۹)

هم‌چنین گذشتگان معتقد بودند خوردن زعفران سبب شادی و خشنده می‌شود.

گر کسی را زعفران شادی فزاید گو فزای چون نو باغم خو گرفت زعفران کس مخور

(ص ۹۱۵)

شیطان و تابعه: پیشینیان بر این باور بودند که جن و شیطانی وجود دارد که به

شاعران، شعر تلقین می‌کند. این جن یا شیطان «تابعه» نام داشت.

پس ای خالکی از سودای فاسد که شیطان می‌کند تلقین سودا

(ص ۲۳)

این باور عامیانه در شعر ناصر خسرو نیز به‌کار رفته است.

باز بگری است این فلک گردان امروز کرده تابعه تلقین

(تعمیل اشعار، ص ۱۲۹)

ریزش خون بینی و روشن بند آورده آن: باور عامیانه‌ی دیگر این بود که برای انعقاد خون بینی، مدفوع الاغ را در بینی می‌ریختند.

ز سرگین خر عیسی بنیم رُحاف جائلین؟ ناتوانا

(ص ۳۳)

دازوی ضد نازایی: دعائوسان با آب زعفران بر زان و شکم زن نازا طلسم می‌نوشتند (فرهنگ اشارات، ص ۵۶۱).

نُشْرَه، دعایی بوده است که با آب زعفران [می‌نوشتند تا دفع چشم زخم کنند. در

قدیم از نُشْرَه برای معالجه‌ی نازایی استفاده می‌کردند (بزم دهرینه‌ی عروس، ص ۴۱۰).

از زعفران چهره مگر نُشْرَه‌ای کنم کآبستی به بخت سترون در آورم

(دیوان، ص ۳۸۱)

سَقْفُور و تَقْلِب در آن: گذشتگان بر این باور بوده‌اند که خوردن گوشت سَقْفُور سبب افزایش نیروی جنسی می‌شود و چون حیوانی کم‌یاب بوده جای آن تزویر و تَقْلِب می‌کردند.

تو عروس از ره نشینان شکر کی گوید، بلنک دام هتین از سَقْفُور مَزُور ساختند

(ص ۱۸۲)

آخرین مداوا داغ کردن با آهن: آخرین مداوا داغ کردن با آهن است، چنان‌که گفته‌اند: «أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَبْرِ» (تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۴۲). زان که داغ آهنین آخر دواي دردهاست ز آهنین آه من آهن داغ شد بر پای من

(ص ۲۷۸)

حیض و بیماری آبله: از بیماری‌های زمان قدیم بود و تعدادی از انسان‌ها بر اثر آن می‌مردند و درمان و علاج آن بسیار سخت بوده است. مبتلایان به این بیماری کور و مجذوم می‌شدند. باور قدیمیان مبتنی بر مبتلا شدن به بیماری آبله خوردن خون حیض بود، همان طوری که از شعر خاقانی چنین برمی‌آید:

نه مه غذای فرزند خون حیض باشد پس آبله‌ش بر آید، صورت شود مجذوم آن کس که طعمه سازه سی سال خون مردم نه آخرش به طاعون، صورت شود مبتی؟



نه ماهه خون حیضی گر آبله بر آرد  
سی سال خون خلقی، آخر چه آورد بر؟

(ص ۲۷۲)

«کادی» اسم هندی است و به عربی «کدر» نامند و در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود شبیه به درخت خرما [است]... و شربت آن، که چوب آن را بکوبند و بجوشانند و آب آن را با شکر به قوام آرند، جهت [معالجه‌ی] آبله و حصه بهترین ادویه است. اهل هند معتقدند وقتی شراب کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بر نمی آید (فرهنگ اشارات، ص ۳۰).

بهر دفع تپش آبله را مصلحت است  
از طیبیان که شراب کدر آمیخته اند

(ص ۱۵۶)

از برون آبله را چاره شراب کدر است  
چون درون آبله دارید، کدر باز دهید

(ص ۲۳۰)

آینه‌ی مسی: گویند علاج مرض یرقان  
آن است که آینه از مس ساخته و گداخته  
مقابل صوت مریض بدارند تا صحت یابد.  
زیرا نور سرخ برای بهبود بیماری یرقان مفید  
است (همان، ص ۱۷).

حاسد ز دولت تو گرفتار آن مرض  
کز مس کند برای وی آهنگر آینه!

(ص ۵۷۶)

سگ و تابش ماه: ماه می تابد و سگ  
می لاید. هنگام نور افشانی ماه، سگ  
عوعو راه می اندازد، گویی به ماه پارس  
می کند. در واقع کار بیهوده‌ای انجام  
می دهد.

گر به رنگ جامه عیبیت کرد جاهل، باک  
نیست

تابش مه را ز بانگ سگ کجا خیزد زیان؟

(ص ۲۲۳)

این باور عامیانه بارها در مثنوی معنوی  
مولوی به کار رفته است.  
مه نشانند نور و سگ وع وع کند  
سگ ز نور ماه کی مرتع کند؟

(ص ۲۰۸۷/۶)

سگ به سخت جانی معروف است.  
همه سگ جان و چو سگ ناله کنان اند به صبح  
صبحدم ناله‌ی سگ بین که چه پیدا شنوند

(ص ۲۰۸)

جان سگ دارم به سختی ورنه سگ جان بودمی  
از فغان زار چون سگ هم فرو آسودمی

(ص ۶۰۹)

سگی که در حال رام شدن است، بر  
زانو می نشیند.

خصم چون سگ در پس زانو نشست

کاو چو شیر سیستان آمد به رزم

(ص ۶۴۶)

منابع و مأخذ

۱. امامی، نصرالله، ارمغان صبح (گزیده‌ی قصاید خاقانی شروانی)، چاپ اول، انتشارات جام، ۱۳۷۵
۲. جوینی، عظاملک، تاریخ جهان‌گشای جوینی، به کوشش علامه محمد قزوینی، چاپ اول، تهران، انتشارات دنیای کتاب، جلد ۳، ۱۳۷۵
۳. خاقانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان اشعار، به کوشش دکتر میرجلال‌الدین کزازی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، (جلد ۱ و ۲)، ۱۳۷۵
۴. خطیب رهبر، خلیل، تصحیح و شرح مرزبان‌نامه، چاپ ششم، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳۷۵
۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره‌ی جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
۶. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی مولوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸
۷. سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، تصحیح و شرح خلیل خطیب رهبر، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳۷۹
۸. شمیسا، سیروس، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، چاپ اول، انتشارات فروسی (جلد ۱ و ۲)، ۱۳۷۷
۹. کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ اول، ویرایش دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵
۱۰. محقق، مهدی، تحلیل اشعار ناصر خسرو، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
۱۱. معدن‌کن، معصومه، بزم دیرینه‌ی عروس، (شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی)، چاپ چهارم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲
۱۲. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰
۱۳. نظامی گنجوی، لیلی و مجنون تصحیح برات زنجانی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
۱۴. مخزن الاسرار، تصحیح و شرح برات زنجانی، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸

بسی نوشت

۱. سلب: پوشش، لباس، جامه
۲. دو نان ملون: استعاره‌ی مصرحه از خورشید و ماه
۳. مضغه: پاره گوشت
۴. ناخن: مرضی است از امراض چشم و آن گوشتی باشد که در گوشه‌ی چشم به هم می‌رسد و به تدریج چشم را می‌گیرد. (گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، ص ۲۲)
۵. زرد: مکانی بی‌آب در راه مکه‌ی معظمه (لغت‌نامه)
۶. شاف (واژه‌ای جای شایف): دارویی که در چشم استفاده می‌شود. پنه که به دارو تر کنند، برای دفع چشم‌درد بر چشم گذارند. (بزم دیرینه‌ی عروس، ص ۲۵۲-۲۵۱)
۷. رجاج: جاری شدن خون از بینی (فرهنگ معین)
۸. جاثلیق (معرّب «کاتولیک»): یکی از درجات روحانیت مسیحیان (همان)، پیشوای مسیحیان
۹. عین: سردی که توانایی جنسی ندارد (فرهنگ معین)
۱۰. مجلر: آبله دار، آن که دچار آبله شده (فرهنگ معین)